

درباره مبارزه طبقاتی کارگران ایران

رضا شهابی

به نقل از سایت سندیکای شرکت واحد

با سلام و عرض ادب به دوستان و همطبقه‌ای‌های عزیز این یادداشت کوتاه، توضیح بخشی از نظرات بنده و جمع‌بندی تجربیاتی است که در سال‌های فعالیت خود در سندیکای کارگران شرکت واحد و جنبش کارگری ایران به آن‌ها رسیده‌ام. سندیکای کارگران شرکت واحد به عنوان تشکلی مستقل که بنده فعالیت کارگری خود را در آن آغاز کرده و هم‌اکنون نیز ادامه می‌دهم، تشکلی برآمده از متن بخشی از کارگران ایران است که در این سال‌ها ثابت کرده چه توانایی‌های فراوان و چه دست‌آوردهایی داشته و می‌تواند با تمامی نقاط ضعفش و نیز سنگ‌اندازی‌ها و سرکوب‌ها، به عنوان الگو و سرمشقی برای کارگران ایران به حساب آید.

جنبش کارگری در سال‌های اخیر تجربه‌های مختلفی را از سر گذرانده، شکست‌ها و موفقیت‌های مختلفی داشته و پخته‌تر و آگاه‌تر از قبل شده است. اما جنبش کارگری از ابتدای پیدایشش تا به امروز، با خطرات و کژراهه‌های بسیاری روبه‌رو بوده است که عدم آگاهی نسبت به این خطرات هزینه‌های گزاف و تلخی را به همراه داشته است و موجب شده تا فداکاری‌ها و مبارزات فعالین این جنبش نتواند منجر به پیروزی و دستیابی به خواسته‌هایش شود. کارگران آگاه و پیش‌رو وظیفه دارند این خطرات را بشناسند و پیش از آن‌که دیر شود، نسبت به آن‌ها هشدار دهند و نگذارند جنبش کارگری به انحراف کشیده شود. هم‌چنین شایسته است، با توجه نزدیکی ۱ می، روز جهانی کارگر، ضمن تبریک آن به تمامی کارگران، متذکر شد که امید است این روز با شکوه هر چه تمام‌تر جشن گرفته شود و خواسته‌ها و مطالبات کارگران و اقشار زحمت‌کش در این روز هر چه رساتر، بیان شود و موجب اتحاد و هم‌بستگی هر چه بیشتر آحاد طبقه‌ی کارگر گردد.

درباره مبارزه طبقاتی کارگران ایران

بیش از صد سال است که بزرگ‌ترین جنبش‌های اجتماعی در سراسر جهان، جنبش‌های کارگری هستند و نیز در دوره‌های مختلفی، بزرگ‌ترین و قدرتمندترین احزاب سیاسی هم احزاب کارگری بوده‌اند. پس چرا طبقه‌ی کارگر هنوز که هنوز است، نتوانسته در هیچ کشوری دموکراسی واقعی کارگری را برقرار کند؟ چرا مواضع طبقه‌ی بورژوا و سرمایه‌داران روز به روز قدرتمندتر شده، در حالی‌که کارگران پی‌درپی گرفتار شکست شده‌اند و هرگاه هم که توانستند سنگری را فتح کنند، پس از مدت کوتاهی آن را از دست داده‌اند؟ چرا

کارگران به جز در انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه هرگز نتوانسته‌اند دولتی کارگری تشکیل دهند و دولت شورایی روسیه هم پس از چند سال شکست خورد و به بی‌راهه کشیده شد؟

بگذارید نگاهی به تحولات چند سال گذشته کنیم. در انقلاب مصر، «مبارک» تنها بعد از ورود طبقه کارگر به اعتصابات از قدرت کنار کشید، یعنی درست يك هفته بعد از شروع اعتصابات عمومی کارگران مصر. در تونس هم یکی از نیروهای اصلی انقلاب علیه رژیم «بن علی»، «اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس» بود و همین فدراسیون یکی از عوامل اصلی سقوط «بن علی» بود. اگر می‌بینید که در لیبی و سوریه کار به درگیری و ویرانی جامعه کشید از جمله به این علت بود که در این کشورها طبقه‌ی کارگر منسجم وارد صحنه نشد و در نبود یک آلترناتیو با منشأ داخلی، مسیر تحولات با اراده‌ی سرمایه‌داری جهانی و بر خلاف منافع مردم این کشورها تعیین گردید. هم اکنون در سوریه شاهد آن هستیم که از یک طرف دولت سوریه و از طرف دیگر جریان‌های سلفی و ارتش آزاد سوریه و ... با حمایت‌های مالی، سیاسی و نظامی کشورهای غربی و رژیم‌های دیکتاتوری ترکیه، قطر، عربستان و ... در یک روند فاجعه‌آمیز دست به نابودی جامعه زده‌اند.

رژیم جدید در مصر، تحت حکومت «اخوان المسلمین» حاضر نشد کوچک‌ترین خواسته‌های طبقه کارگر را برآورده کند. اخوان المسلمین از همان فردای سقوط «حسنی مبارک» با ارتش به توافق رسید که اعتصابات کارگران را سرکوب کنند و نگذارند کارگران وارد خیابان‌ها شوند. از همان فردای انقلاب مصر، فعالین کارگری و مترقی اجتماعی واقعی در مصر گرفتار پرونده‌سازی‌ها و فشارهای يك مثلث شوم شدند: عناصر بازمانده از رژیم سابق، ارتش و نگرش‌ها و نیروهای سیاسی-مذهبی. خواسته‌ی اصلی جنبش کارگری در مصر لغو خصوصی‌سازی‌ها و دولتی کردن صنایع بزرگ بود؛ آن‌ها همچنین خواستار آزادی تشکل‌های کارگری بودند. اما رژیم جدید نه تنها به هیچ يك از خواسته‌های عامل واقعی انقلاب، یعنی طبقه کارگر اهمیتی نداد، بلکه تمام هم و غمش را صرف حمایت از سرمایه‌داران کرد. در تونس هم اوضاع بهتر از این نبود. رژیم جدید به رهبری حزب «النهضه» حتی حاضر نشد اعتراضی به بدهی‌های بازمانده از رژیم سابق کند. بدهی‌هایی که به اسم توده‌ی مردم و کارگران از کشورهای غربی گرفته شده بود اما به جیب خانواده و نزدیکان «بن علی» رفته بود (مثلاً خاندان طرابلسی). در تونس هم کوچک‌ترین خواسته‌های کارگران پاسخی جز بی‌اعتنایی و سپس سرکوب‌ناداشت و حتّاً در یک اقدام جنایت‌کارانه، «شُکری بلعید» را که از رهبران مترقی و از فعالین مدافع حقوق و مطالبات کارگران بود را ترور کردند. چه در مورد مصر و چه در مورد تونس، کارگران مهم‌ترین نیروی انقلاب بودند، اما از همان فردای انقلاب قشر جدیدی از احزاب بورژوا قدرت را به دست گرفتند و کارگران را قربانی کردند. اوضاع بهتر که نشد هیچ، بدتر هم شد.

اصلاً در انقلاب ۱۳۵۷، نیروی اصلی که رژیم پهلوی را از پای درآورد و به قرن ها حکومت سلطنتی در ایران پایان داد، کارگران بودند. این واقعیت به قدری محرز و مسلم است که حتّاً تاریخ‌نویسان بورژوا نیز ناچار به تصدیق آن شده‌اند. اما فردای انقلاب چه شد؟ با شعار مستضعف‌پروری، سرکوب‌های شدید علیه آگاه‌ترین قشر کارگران صورت گرفت.

«بازرگان»، رئیس دولت موقت در بحبوحه‌ی اعتصابات کارگری به تلویزیون آمد و اعلام کرد که اعتصاب کارگری یعنی همکاری با ضدّ انقلاب، یعنی خراب‌کاری و لذا باید مورد مجازات قرار گیرند. اعتصاب‌های کارگری سرکوب شدند. بخشی از کارگرانی که کارخانه‌ها را اشغال کرده بودند و شورای کارگری تشکیل داده بودند به شیوه‌های مختلف مورد سرکوب قرار گرفتند. نیروهای ضدّ کارگری و هم‌راستا با منافع سرمایه‌داران، با نیروی مسلّح به محله‌های فقیرنشین و محل‌های کار که در آن‌ها شورا تشکیل شده بود حمله کردند، به زاغه‌نشینان مستضعف یورش بردند: در نظام آباد، در دولت آباد، در خاک سفید و غیره. دهه‌ی ۶۰، دهه‌ی تثبیت سرمایه‌داری، عبارت بود از دهه‌ی تعطیلی و سرکوب سندیکاها و تشکّل‌ها و شوراهای کارگری، دهه‌ی اخراج کارگران پیش‌رو و دهه‌ی تصفیّه‌ی فیزیکی با شهادت‌ترین رزمنده‌ترین و صادق‌ترین فعالین اجتماعی و نیز دهه‌ی هفتاد مصادف بود با انباشت سریع سرمایه در ایران و خصوصی‌سازی‌های بی‌امان، روال و قانونی شدن قراردادهای سفید امضا و موقت و پایین نگه‌داشتن دست‌مزدهای کارگران.

کارگران ایران باید همه‌ی این تجربیات را به دقّت مطالعه و بررسی کنند. باید از همه‌ی این تجربیات زنده و تاریخی درس بگیرند. کارگران ایران باید شکست‌های برادران و خواهران خود و هم‌طبقه‌ای‌های‌شان را در کشورهای دیگر و در خود ایران بررسی کنند و از آن‌ها پلی برای پیروزی بسازند. چرا تاکنون (به جز چند سالی در روسیه و چند ماهی در پاریس) هیچ یک از دولت‌ها و حکومت‌ها در اختیار کامل کارگران نبوده است؟ مگر فقط سرمایه‌داران لیاقت حکومت کردن دارند؟ اصلاً مگر این‌ها واقعاً لیاقت حکومت کردن عادلانه و آزادانه را دارند؟ کارگران ایران باید بدانند که اگر با هم متحد شوند، اگر متشکّل و آگاه گردند، صدها مرتبه خوش‌فکرتر از سرمایه‌داران، هزاران مرتبه با اخلاق‌تر و باتدبیرتر و عادل‌ترند. تاریخ نشان داده که هیچ طبقه‌ای به جز طبقه‌ی کارگر ظرفیت و توانایی اداره‌ی عادلانه‌ی اقتصاد و جامعه و ایجاد دموکراسی اقتصادی و سیاسی و حکومت مبتنی بر آزادی و برابری را ندارد. چرا که دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی معنایی ندارد و آزادی بدون برابری نیز تنها به معنای آزادی سرمایه‌داران خواهد بود و تنها این طبقه‌ی کارگر است که به دلیل نوع زیست‌اش و جای‌گاه‌اش در نظام تولیدی، قادر به تحقّق چنین وضعیتی است.

کارگران باید به نیروی خود ایمان بی‌آورند. باید تمام انرژی‌شان را صرف آگاه شدن و آگاه کردن کارگران دیگر کنند. کارگران باید اقتصاد و سیاست را به خوبی بشناسند و خود را برای

ساختن جامعه‌ای جدید آماده کنند. تاریخ جهانی مبارزه‌ی طبقاتی، و فعالین پیش‌رو، به کارگران یاد داده‌اند که مهم‌ترین مسئله برای کارگران حفظ استقلال‌شان از طبقه‌ی بورژوا و احزابش است. احزاب بورژوا یکی و دو تا نیستند. هزار چهره دارند. یکی اسلامی است؛ یکی ناسیونالیستی است؛ یکی لیبرال است؛ حتا یکی ممکن است خود را سوسیالیست بنامد. همه‌ی این احزاب خود را دوست کارگران معرفی می‌کنند و کلمه‌ی «کارگر» ورد زبان‌شان است، اما در عمل در خدمت سرمایه‌داران‌اند. زیر قبای مخملی سبز و غیر سبزشان و لبخند مهربان‌شان خنجر پنهان کرده‌اند. تاریخ جهانی مبارزه‌ی طبقاتی به ما یاد داده است که باید در تأسیس تشکلهای واقعی و مستقل کارگری، تشکلهای توده‌ای طبقه کارگر، بکوشیم، اما نباید به این اکتفا کنیم؛ بل که باید در جهت منافع کلان طبقاتی تلاش کنیم و قدرت بگیریم تا بتوانیم جامعه‌ای انسانی و عاری از بهره‌کشی انسان از انسان بسازیم. تاریخ جهانی مبارزه‌ی طبقاتی به ما یاد داده است که سیاست برای کارگران عرصه‌ی بازی نیست، بل که میدان جنگ طبقاتی با بورژوازی است. در این جنگ تمام دولت، ارتش، اکثر احزاب و سازمان‌ها به نفع بورژوازی می‌جنگند. اما طبقه‌ی کارگر قدرت غلبه بر همه‌ی آن‌ها را دارد؛ چرا که بزرگترین طبقه است، اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد و مهم‌تر این‌که چرخ‌های اقتصاد در دست کارگران است و جز زنجیرهای‌شان چیزی برای از دست دادن ندارند. کارگران آگاه و پیش‌رو باید با صبر و حوصله، با زیرکی و جسارت در راستای هر چه گسترده‌تر شدن جنبش کارگران گام بردارند.

بزرگترین درسی که ما کارگران باید آموخته و فراراه خویش قرار دهیم، همین «حفظ استقلال طبقاتی» است. این شعار با این‌که به نظر ساده می‌رسد اما اگر در آن مذاقه کنیم، هزاران صفحه درس و نکته در آن نهفته است. من سعی می‌کنم در این‌جا خیلی مختصر، جنبه‌هایی از این شعار استقلال طبقاتی را در رابطه با شرایط امروز ایران، تا آن‌جا که به نظر من می‌رسد توضیح دهم. استقلال طبقاتی کارگران جنبه‌های مختلف و در عین حال به هم تنیده‌ای دارد که بدون تقدّم و تأخّر به برخی از آن‌ها در زیر اشاره می‌کنم:

۱- استقلال تشکیلاتی

کارگران باید تشکلهای مستقل خود را در محیط‌ها و حوزه‌های کاری، و از به هم پیوستن آن‌ها، تشکلهای سراسری‌شان را ایجاد کنند. اما مستقل از چه چیزی؟ مستقل از دولت ملی و دولت‌های خارجی، مستقل از سرمایه‌داران و نهادهای داخلی و خارجی آن‌ها. ما تا کنون شاهد ایجاد انواع تشکلهای مستقل کارگری، از جمله سندیکا یا شورا (در هنگامه‌ی انقلاب ۵۷) بوده‌ایم. سندیکا یا شورا، در هر صورت، تشکل کارگری باید مستقل باشد. بورژوازی، سرمایه‌داران و نمایندگان‌شان نمی‌خواهند کارگران تشکل خودشان را داشته باشند.

برای لیبرال‌ها، محافظه‌کاران و راست‌ها، چه مذهبی باشند و چه غیر مذهبی، چه ایرانی باشند و چه غیر ایرانی، هیچ چیز ترسناک‌تر و ناخوشایندتر از تشکل مستقل کارگری، و همچنین احزاب کارگری ضد سرمایه‌داری نیست. بنابراین به کارگران می‌گویند شما وارد حزب و تشکیلات و جبهه‌ی ما شوید، ما خودمان خواسته‌های شما را هم برآورده می‌کنیم. اما این‌ها دروغی بیش نیست. آن‌ها هرگز در طول تاریخ به این وعده و وعیدهای‌شان عمل نکرده‌اند. کارگران باید خودشان تشکیلات خودشان را بسازند، با تمام وجود از آن محافظت کنند و آن را پرورش دهند. بنابراین کارگران باید احزاب و تشکیلات بورژوایی را بشناسند و از پیروی از آن‌ها اجتناب کنند. احزاب و تشکیلات بورژوایی هزار چهره دارند. مثلاً خانه‌ی کارگری تشکیلات اقتصادی بورژوایی و حکومتی است. اسمش کارگری است، شعارهای کارگری هم گاهاً می‌دهد، اما وقتی به عمل‌کردش نگاه می‌کنید، می‌بینید مخالف رشد و قدرت‌گیری کارگران است. می‌خواهند کارگران پیاده‌نظام و سرباز حزب و دولت مطبوع آن‌ها باشند. تمام ترس‌شان از این است که طبقه‌ی کارگر بخواهد رهبر خودش باشد. بخواهد خودش برای خودش تصمیم‌گیری کند و برای تحقق منافع مشخص خودش مبارزه کند. کارگران نباید فریب این‌ها را بخورند. باید تشکل کارگری و حزب خودشان را تأسیس کنند؛ باید باور کنند که اگر با هم متحد و متشکل شوند، اگر عقل و درایت و قدرتشان را روی هم بریزند، تمام این تشکل‌ها در برابر تشکیلات کارگری مثل کاه در برابر کوه خواهند بود؛ می‌توانند به قول شاعر «فلك را سقف بشکافند و طرحی نو دراندازند.»

استقلال تشکیلاتی در عرصه بین‌المللی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. تشکل‌های کارگری نیاز دارند و اساساً یک وظیفه حیاتی است، که با هم‌طبقه‌های خود در کشورهای مختلف جهان ارتباط برقرار کنند، از مبارزات یکدیگر حمایت کنند، هم‌بستگی بین‌المللی کارگری را تقویت کنند، و همچنین در صورت لزوم در مجامع بین‌المللی مربوط، به عنوان نمایندگان واقعی کارگران شرکت نمایند. اما در عین حال باید توجه داشتیم که در سطح بین‌المللی ممکن است تفاوت‌هایی اساسی پیرامون نحوه‌ی سازمان‌یابی و افق مبارزاتی وجود داشته باشد. ارتباط، گفت‌وگو و همکاری در سطح بین‌المللی با دیگر تشکل‌های کارگری نباید به تضعیف استقلال تشکیلاتی و سیاسی یک تشکل مستقل کارگری و تقویت سیاست‌ها و پراتیک‌های بوروکراتیک و فرمیستی که در بخش عمده‌ای از جهان حاکم است، بی‌انجامد. جنبش کارگری در ایران باید از درایت‌های لازمه در این خصوص برخوردار گردد که در نسبت با گذشته، هر چه بیشتر جهانی‌تر عمل نماید و در عین استقلال، نقد ضدسرمایه‌داری را در عرصه جهانی تقویت نماید.

۲- استقلال مالی

یکی از بزرگترین خطرهایی که در کنار نفوذ سیاسی و تشکیلاتی در کمین تشکل‌ها و فعالین کارگری است، خطر نفوذ مالی بورژوازی، به اشکال گوناگون در این تشکل‌هاست. این بورژوازی چندین و چند چهره دارد: ممکن است خود دولت باشد، ممکن است سرمایه‌داران یا تشکل‌های سرمایه‌داران باشند، ممکن است احزاب باشند و حتی ممکن است برخی از سازمان‌های جهانی باشند که خود را طرفدار به اصطلاح حقوق بشر یا کارگر معرفی می‌کنند، اما در واقع می‌خواهند با توسل به پول و کمک‌های مالی، تشکل‌های کارگری را کنترل کنند و تحت نفوذ خود قرار دهند. نتیجه این‌که، کارگران باید بکوشند که هر طور شده هزینه‌های مالی تشکل‌های‌شان را خودشان تأمین کنند، این سنتی‌ست که سال‌هاست در همه‌ی کشورها در جریان بوده است. درست است که کارگران به خاطر درآمد پایین‌شان نمی‌توانند به صورت شخصی کمک زیادی به تشکل‌های‌شان کنند، اما چون تعدادشان خیلی زیاد است و چون بر خلاف احزاب و تشکل‌های بورژوایی، ریخت و پاش و ول‌خرجی و دزدی ندارند، می‌توانند با اتکا به درآمد خودشان، به استقلال مالی برسند. مثلاً فرض کنید یک تشکل کارگری ۸۰۰۰ عضو داشته باشد، اگر هر عضو این تشکل ماهیانه حق عضویتی برابر با ۱۵۰۰ تومان بپردازد، درآمد ماهیانه‌ی تشکل برابر خواهد بود با ۱۲ میلیون تومان! تعاونی‌های کارگری، صندوق‌های اعتصاب کارگری و صندوق‌های همبستگی کارگری به خصوص در حمایت از کارگران زندانی و اخراجی، از جمله اشکال دیگری است که کارگران می‌توانند بر نیروی طبقه خود به طور شفاف و مطمئن تکیه کنند.

۳- استقلال رسانه‌ای

یکی دیگر از بزرگترین خطرها در کمین جنبش کارگری، رسانه‌های بورژوایی، اعم از داخلی یا بین‌المللی هستند. تمام بودجه و هزینه‌های این رسانه‌ها توسط دولت‌های مختلف و سازمان‌های اطلاعاتی یا دولت‌های پر قدرت از جمله آمریکا و انگلیس، فرانسه، آلمان و اسرائیل و دیگر سرمایه‌داران بزرگ تأمین می‌شود. اولین سؤال یک کارگر آگاه باید این باشد: چرا دولت‌ها و سرمایه‌دارانی که دستشان به خون هزاران کارگر و مردم بی‌گناه، از زن و مرد و کودک و پیر آلوده است، هزینه‌های کلانی را صرف تأسیس شبکه‌های ماهواره‌ای و رادیویی می‌کنند؟ هدفشان چیست؟ چرا به جای آن‌که پولشان را مستقیماً سرمایه‌گذاری کنند و سودش را به جیب بزنند، هزینه‌های بسیاری را صرف پخش برنامه برای مردم و کارگران می‌کنند؟ این رسانه‌های رادیویی و تلویزیونی ادعا می‌کنند که هدفشان فقط آگاه کردن مردم است. آیا واقعاً چنین است؟ آیا سرمایه‌داران و دولت‌های جنایت‌کار حالا خیرخواه مردم شده‌اند و می‌خواهند آن‌ها را آگاه کنند؟ پاسخ، به نظر من منفی است. هدف این شبکه‌ها درست برعکس است، جلوگیری از آگاه شدن کارگران، شست‌وشوی مغزی مردم و کارگران. در جریان انقلاب‌های

مصر و تونس هیچ‌کدام از این شبکه‌ها اسمی از بزرگ‌ترین نیروی مخالف، یعنی کارگران نبردند. در حالی‌که شب و روز درباره‌ی انقلاب‌های مصر و تونس، برنامه‌های خبری و گزارش و مصاحبه پخش می‌کردند، هیچ‌کدام از این ماهواره‌ها و رادیوها اسمی از «اتحادیه‌ی عمومی کارگران تونس» نبردند؛ هیچ‌کدام اسمی از اعتصابات وسیع و مؤثر کارگری در مصر و سرکوب آنها توسط ارتش مصر نبردند. همه فقط می‌گفتند که این‌ها انقلاب جوانان است، اینها انقلاب فیس‌بوکی است. می‌گفتند ارتش مصر دوست مردم است. دائماً عکس سربازان مصری را پخش می‌کردند که در میدان «التحریر» قاهره به مردم لبخند می‌زدند. اما هیچ تصویر و فیلمی از سرکوب اعتصابات کارگری توسط همین ارتش نشان نمی‌دادند و نمی‌دهند، هیچ‌کدام از این رسانه‌ها نمی‌گفتند که شروع انقلاب‌های منطقه، خودسوزی «محمد بو عزیزی» جوان تونسی، در اعتراض به وضع بی‌کاری و فقر بود. آن‌ها نمی‌گفتند و نمی‌گویند که مردم علاوه بر آزادی، خواستار عدالت و رفاه نیز بوده و هستند؛ خواستار افزایش حداقل دست‌مزدها؛ خواهان تضمین اشتغال مناسب و آبرومند، خواستار داشتن تشکلهای مستقل کارگری و خواستار اجتماعی کردن صنایع بزرگ هستند. تنها چیزی که مدام تکرار می‌کردند، این بود: انقلاب مردم علیه دیکتاتور، انقلاب مردم برای آزادی. تا آن‌جا که می‌شد هیچ صحبتی از عدالت و کارگر و تشکلهای کارگری نمی‌کردند. چرا که می‌ترسیدند کارگران با هم متحد شوند و قدرت بگیرند. می‌ترسیدند کارگران دیگر کشورها از خواهران و برادران کارگیشان در مصر و تونس الگو بگیرند. بنابراین حقیقت را پنهان می‌کردند. به قول ناپلئون: «گفتن نیمی از حقیقت، بزرگ‌ترین دروغ است.»

یک کارگر آگاه می‌پرسد: چرا در رسانه‌های غربی هر وقت می‌خواهند درباره‌ی یک موضوع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مصاحبه کنند، در ۹۹٪ موارد با محققان و استادان لیبرال و راست مصاحبه می‌کنند؟ این همه استاد و متخصص مترقی و پیش‌رو در ایران و جهان هست، که در تحلیل‌هایشان منافع طبقه‌ی کارگر را در نظر می‌گیرند. چرا با آن‌ها مصاحبه نمی‌کنند؟ اگر هم هر از گاهی چنین کاری می‌کنند، برای تظاهر به بی‌طرفی است. اگر در شب هدمندی یارانه‌ها با دکتر رئیس‌دانا مصاحبه کردند، به این دلیل بود که اقتصاددانان نئولیبرال هیچ مشکلی با خصوصی‌سازی و آزادسازی قیمت‌ها و سپردن سرنوشت فرودستان جامعه به دستان نامرئی بازار، نداشته و تنها به طریقه‌ی اجرا و عامل اجرای آن اعتراض دارند.

خصوصی‌سازی، برنامه‌ی سرمایه‌داری جهانی و بالطبع ایران از زمان شاه، بود و جزء برنامه‌های کلان و خواسته‌های اساسی آنان است. پس اقتصاددانان نئولیبرال نمی‌توانستند با آن خطکشی اساسی داشته باشند. انتقاد آن‌ها تنها این بود که خودشان، بهتر از دولت محمود احمدی نژاد می‌توانند سیاستهای تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول را به اجرا در آورند.

چرا این رسانه‌ها، برنامه‌ای در مورد کارگران پخش نمی‌کنند و وقتی هم پخش می‌کنند، کارگر

را تنها به عنوان موجودی بدبخت و بی‌نوا معرفی می‌کنند که باید برایش دل سوزاند، نه به عنوان تنها طبقه‌ی جامعه که قادر است آزادی واقعی، رفاه عمومی و صلح را نه فقط برای خودش بل که برای همه‌ی انسان‌های جامعه به ارمغان آورد؟ بنابراین کارگران نباید فریب ادعای بی‌طرفی رسانه‌ها را بخورند. کارگران باید بیش از پیش به فکر تأسیس رسانه‌های مخصوص خودشان باشند، رسانه‌هایی مستقل که هدفش آگاهی‌بخشی به کارگران و عموم مردم و بیان تمام حقیقت باشد. رسانه‌هایی که سانسور و انحصار خبری طبقه سرمایه‌دار را بشکند. این کاری دشوار، سخت و مستلزم بودجه و هزینه‌های کلان است. اما به هر حال کارگران آگاه و پیش‌رو باید از همین امروز به فکر یافتن راهی برای تأسیس رسانه‌ی مستقل باشند. امر تشکیل رسانه‌ی مستقل به مفهوم ترک سایر سنت‌های کارگری نیست، بلکه ابزاری است برای ترویج و تبلیغ؛ و به موازات آن سنت‌ها بر آن تأکید می‌شود. کارگران آگاه و پیش‌رو باید تلاش کنند تا به هر طریق ممکن موضوع و تکلیف آگاهی‌رسانی طبقاتی را در محیط‌های کار و جامعه پیش ببرند، حتا اگر شده با یک برگ کاغذ.

۴- استقلال فکری و نظری

عده‌ای می‌گویند فعالیت کارگری نیازی به بحث، نظریه و کار فکری ندارد؛ تنها چیزی که لازم دارد چند نفر مرد میدان و اهل عمل است. این حرف درستی نیست؛ چنین حرف‌هایی مانعی بزرگ بر سر راه رشد طبقه‌ی کارگر است. جنبش کارگری بدون تئوری، دانش و مباحثی که کمک کنند طبقه کارگر از نظام سرمایه‌داری، استثمار و بردگی مزدی برای همیشه عبور کند، در دراز مدت راه به جایی نخواهد برد. معماری را در نظر بگیرید که می‌خواهد يك خانه‌ی نُقلی يك طبقه بسازد. این احتیاج به دانش و مهارت فراوان دارد. باید نقشه‌کشی بداند؛ با علم سازه‌ها آشنا باشد، مصالح را بشناسد و علم استفاده از آن‌ها را داشته باشد؛ شالوده را محکم و دقیق بریزد و اسکلت را با دوام بنا کند؛ نما و توکاری را با سلیقه و با کیفیت به انجام رساند، و غیره. کافی است یکی از این کارها را نادرست انجام دهد تا خانه اصلاً ساخته نشود یا دیر یا زود عیب و ایراد پیدا کند.

وقتی ساختن يك خانه‌ی نُقلی این‌قدر پر دردرس است و نیاز به دانش و اطلاعات و مهارت دارد، حساب کنید که ساختن يك جامعه‌ی جدید، يك اقتصاد و دولت جدید چه کار دشوار و عظیمی است. جهت خلاصی از سیستم و مناسبات سرمایه‌داری و قدرت‌گیری طبقه کارگر و کنترل اقتصاد و تولید و پیش‌برد منافع عمومی و عدالت اجتماعی به عنوان صاحبان اصلی جامعه، علاوه بر شهادت، پشت‌کار و ایستادگی، داشتن دانش و آگاهی کافی، امری حیاتی است. تنها يك طبقه، طبقه‌ی کارگر می‌تواند از پس همه‌ی این وظایف و نقش‌ها برآید. طبقه‌ی کارگر به عنوان یک طبقه‌ی آگاه به منافع طبقاتی خود، باید به علم حقوق و اقتصاد و

جامعه‌شناسی، به علوم سیاسی و تاریخ آگاه و مسلط باشد. البته منظور من این نیست که از فردا کارگران بروند کار و زندگی‌شان را ول کنند، کسب درآمد برای امرار معاش خود و خانواده‌شان را فراموش کنند و فقط به مطالعه‌ی همه‌ی این علوم بپردازند. طبقه‌ی کارگر در مسیر مبارزه باید پیوسته و پیگیرانه و با ابتکارات متنوع، دانش و آگاهی خود و فرزندان و نسل جوان طبقه‌ی خود را افزایش دهد و در عین حال خودآگاهی طبقاتی را در اشکالی وسیع نهادینه نماید. جنبش کارگری در عین حال می‌تواند همراه با تحکیم و تداوم رهبری طبقه کارگر، با فعالین پیشروی که صادقانه در راه‌های جامعه از زنجیرهای سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، در زمینه‌هایی که منفعت طبقه‌ی کارگر ایجاب می‌کند ارتباط و دیالوگ برقرار کرده، تا به صورت همه جانبه به سلاح اندیشه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی مسلح شود. بدیهی است این ارتباط باید دو طرفه باشد و هر دو جانب آن، که در واقع در یک وحدت‌اند، تلاش کنند تا از طرف مقابل درس گرفته و اندیشه‌ی خود را هر چه بیشتر عینی کرده و از این طریق بتوانند در کنار هم شالوده‌ها و مقدمات یک جامعه و نظام انسانی را پی‌ریزی کنند، اما تحت هیچ شرایطی نباید رهبری جنبش کارگری، توسط خود کارگران و خطوط کارگری، خدشه‌دار گردد.

یکی از بزرگترین مشکلات کارگران در همه جای دنیا، مشکل بی‌کاری است؛ کارگران سال‌های سال است که در همه جای دنیا کم و بیش با این مشکل دست به گریبان‌اند. کارگری که از کار اخراج شده و حالا بیکار است، خسته و افسرده و خشمگین از اوضاع زندگی‌اش، در خانه نشسته است. تلویزیون یا ماهواره را روشن می‌کند، می‌بیند که برنامه‌ی راز بقا دارد پخش می‌شود. حوصله‌ی این برنامه را ندارد؛ او فعلاً فکر و ذکرش مشغول زندگی و بقای خود و خانواده‌اش است، چه کار به پلنگ و گورخر دارد. کانال را عوض می‌کند، می‌بیند که بله، یک اقتصاددان، یک متخصص اقتصاد، دارد درباره‌ی مشکل بی‌کاری صحبت می‌کند، کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا! کارگر ما همه‌ی هوش و حواسش را، شش دانگ جمع می‌کند و به صحبت‌های آقای متخصص گوش می‌دهد. از میان کلمات قُلُوبه و سُلُوبه‌ای که از دهان متخصص خارج می‌شود، مثلاً تولید ناخالص داخلی و غیره، کارگر متوجه می‌شود که متخصص چندین بار می‌گوید که راه حل معضل بی‌کاری، سرمایه‌گذاری و به ویژه گسترش بازار آزاد و خصوصی‌سازی صنایع است. بعد هم می‌گوید که مقصّر اصلی قوانینی است که کارشناسانه نیست و آن‌طور که باید و شاید درهای اقتصاد را به روی سرمایه‌داری جهانی نگشوده است. و تأکید می‌کند که نظراتش کاملاً علمی است و صدها کتاب و مقاله‌ی دانشگاهی هم این نظر را تأیید می‌کنند. کتاب‌هایی که هر يك دارای نمودارهای متعدد و دقیق‌ترین روش‌های آماری و پیچیده‌ترین مدل‌های ریاضی است. کارگر ما از آن‌جا که خوش‌قلب است و اعتماد راسخی به علم و دانش دارد، و مهم‌تر از آن‌ها این‌که بی‌کار است، حرف‌های جناب متخصص را باور می‌کند و گمان می‌کند که مقصّر را شناخته و راه حل مشکل را هم فهمیده

است. حالا در نظر بگیرید که همین نظریه‌های ظاهراً علمی هر روز و هر ساعت از طریق ده‌ها شبکه ماهواره‌ای و شبکه‌ی رادیویی و روزنامه و وبلاگ و وبسایت تبلیغ و مغز اکثر کارگران را بمباران می‌کنند. نتیجه‌اش چیست؟ فرض کنید روز کارگر، روز یکم ماه می فرا برسد. صدها هزار کارگر مضطرب، خسته و خشمگین از بی‌کاری و فقر و گرانی و تبعیض به خیابان آمده‌اند. فرض کنید تظاهرات چنان عظیم و کارگران چنان خشمگین باشند که پلیس و نیروهای سرکوبگر وارد عمل شوند و تعدادی از کارگران دستگیر و مجروح و کشته شوند؛ فرض کنید تظاهرات چندین روز ادامه پیدا کند تا دولت سرنگون شود و دولت جدیدی بر سر کار آید. کارگران از آن‌جا که حرف‌های به اصطلاح علمی حضرات کارشناس را باور کرده‌اند، به حزبی رأی می‌دهند که می‌خواهد سیاست‌های اقتصادی-سیاسی «درهای باز» را اجرا کند. پس از چند سال، تازه کارگران متوجه می‌شوند که چه فریبی خورده‌اند. آن‌ها جلودار شده‌اند، خون و هزینه داده‌اند تا دولت عوض شود. اما ظاهراً تنها چیزی که عوض شده «روبنا» است و «زیربنا» دست نخورده باقی مانده است؛ آبجو فروشی‌هایی باز شده است؛ به جای غزه و لبنان و هر جای دیگری که مردم و طبقه‌ی زحمتکش‌اش قربانی لشکرکشی و تجاوزات نظام‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری شده است (که می‌بایست از سوی فعالین مترقی مورد حمایت واقعی و راستین باشند) صحبت از روابط حسنه با اسرائیل و آمریکا است؛ اما تنها چیزی که تغییر نکرده، اقتصاد و وضع معیشتی کارگران است؛ هنوز تورم، هنوز بی‌کاری، تبعیض بیشتر از گذشته، هزینه‌های زندگی بیشتر از قبل و غیره. با این‌که ممکن است حجاب اجباری هم لغو شده باشد، اما تبعیض جنسی و ستم بر زنان و مناسبات مردسالارانه و زن ستیزانه همچنان باقی‌ست. این است نتیجه‌ی خوش‌باوری نسبت به سخنان مثلاً علمی کارشناسان. این علم دیگر بی‌طرف نیست: جیب عده‌ای را پُرتر می‌کند، اما اکثریت جامعه را که کارگراند بدبخت‌تر می‌سازد؛ ظاهراً این علم فقط برای سرمایه‌دارها درست و دقیق است. به همین دلیل است که می‌گوییم علوم انسانی، مثل اقتصاد و جامعه‌شناسی و حقوق و غیره، بی‌طرف نیستند. ظاهرشان علمی است اما باطن‌شان در خدمت سرمایه‌داران است و به ضرر کارگران. به نظر من حداقل دو سیری علم اقتصاد، جامعه‌شناسی و سیاست وجود دارد: علم اقتصاد سرمایه‌دارانه/ علم اقتصادسیاسی کارگری، جامعه‌شناسی سرمایه‌دارانه/ جامعه‌شناسی کارگری و غیره. یعنی بستگی دارد به این که با عینک کدام طبقه به جامعه، اقتصاد و سیاست نگاه کنی: اگر با عینک کارگری نگاه کنی، می‌بینی که بیشتر حرف‌هایی که در رسانه‌ها به اسم علم به خورد کارگران و توده‌ی مردم می‌دهند غیر علمی است؛ در خدمت منافع سرمایه‌داران است. این یکی از کشف‌های بزرگ اندیشمندان طبقه‌ی کارگر است. آن‌ها می‌گفتند آن چیزی که تا امروز به اسم علم جامعه و اقتصاد مطرح شده، از عینک بورژوازی نوشته شده است. آن‌ها می‌گفتند اگر می‌خواهیم حقیقت جامعه، اقتصاد و سیاست را بشناسیم،

باید با عینک کارگری به جهان نگاه کنیم. پیشروان جنبش کارگری به ما یاد دادند که اگر با عینک کارگری به جهان نگاه کنیم، هم حقیقت را بهتر خواهیم شناخت و هم مجهز به علمی انقلابی می‌شویم که بشود با اتکای به آن جامعه‌ای جدید و انسانی ساخت. متأسفانه امروزه اکثر دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی با عینک سرمایه‌دارانه به جهان نگاه می‌کنند. سرمایه‌داران و نهادها و تشکیلاتشان در سراسر جهان سالیانه چندین میلیارد دلار خرج تولید و تبلیغ علوم بورژوازی می‌کنند؛ علمی که از عینک بورژوازی به جهان نگاه می‌کنند. اکثر کتاب‌ها و مجلاتی که در بازار منتشر می‌شوند از همین نوع هستند. جنبش کارگری امروز به شدت نیازمند نظریه‌پردازان و اندیشمندان است که دانش مبارزه‌ی طبقاتی را با توجه به نیاز روز تبیین کرده و آن را هر چه بیشتر به جامعه عرضه کنند. روشنفکرانی که از دل طبقه کارگر برخاسته باشند و از یک طرف دانش گسترده و عمیق داشته باشند و از طرف دیگر با مبارزات کارگری بی‌گانه نباشند؛ یعنی هیچ فرصتی را برای کمک به افزایش سطح تشکلیابی و خودآگاهی کارگران از دست ندهند. طبقه‌ی کارگر امروزه نیازمند مجلات و روزنامه‌ها و کتاب‌هایی است که هم علمی، دقیق و کارگری باشند تا بتوانند جلوی علوم بورژوازی قد علم کنند؛ و هم حاوی نقد ریشه‌ای مناسبات سرمایه‌داری باشند و بتوانند به مهم‌ترین مسائل پیش روی طبقه‌ی کارگر پاسخ مشخص، درست و ریشه‌ای دهند و عطش کارگران برای آگاهی را ارضا کنند. طبقه کارگر نیازمند ساختارهایی مناسب و متشکل از کارگران آگاه و محقق و کارشناسان کارگری است که مثلاً در جواب آن به اصطلاح کارشناسانی که گشودن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌داری جهانی را راه حل مشکل بی‌کاری می‌دانستند، کارگران را آگاه کنند که: فریب این حرف‌ها را نخورید؛ به شیلی، مکزیک، آرژانتین، لهستان، یونان و ... نگاه کنید تا ببینید که این سیاست چه به روز طبقه‌ی کارگر آورده است؛ تا به کارگران بگویند راه حل رفع مشکل بی‌کاری، مبارزه گسترده طبقاتی و ایجاد سندیگاه‌ها و شوراهای در تمامی سطوح جامعه است؛ سندیگا و شوراهایی متشکل از قاطبه‌ی کارگران یک واحد تولیدی یا اقتصادی که به صورت جمعی، خودجوش و منضبط امور اقتصادی واحد خود را اداره کنند و در سطح سراسری نیز در مقابل سرمایه‌داری، به یک آلترناتیو تبدیل شوند.

طبقه‌ی کارگر بزرگترین منبع انرژی و خلاقیت است. باید به این انرژی و خلاقیت میدان داد تا خود را نشان دهد و منکشف شود. لازمه‌ی این امر آن است که کارگران تحت یک سری آموزش‌های مقدماتی قرار گیرند تا از سطح کنونی فراتر روند. عمده‌ی این آموزش‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- آگاهی از اقتصادسیاسی کارگری.
- ۲- آگاهی از تاریخ مبارزات کارگری در ایران و جهان.
- ۳- آگاهی از تحولات جاری در بخش‌های دیگر جهان، به ویژه در کشورهای منطقه، آگاهی از

- پیروزی‌ها و شکست‌های طبقه کارگر در این کشورها و نقشه‌ها و توطئه‌های سرمایه‌داری داخلی و جهانی برای مقابله با جنبش‌ها و سازمان‌های کارگری.
- ۴- آگاهی از شرایط تبعیض‌آمیز نسبت به زنان، کودکان، کارگران مهاجر، اقلیت‌های قومی و مذهبی و نیز خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی به خصوص جنبش زنان، دانشجویان و جنبش‌های ضد تبعیض و نژادپرستی.
- ۵- آموزش سنتها و بدیل‌های کارگری در برخورد با مسایل اجتماعی و سیاسی.
- ۶- پرورش عمومی ظرفیت‌های تفکر عقلانی و انتقادی در گسترده‌ترین لایه‌های کارگران.
- ۷- اشکال مختلف و مؤثر سازمان‌یابی و ساختارهایی که مبارزات کارگری و توده‌ای را به پیش ببرد.

بسیاری از کارگران شاید فرصت یادگیری و تسلط بر زیر و بم‌های تمام موارد بالا را نداشته باشند، اما می‌توانند و لازم است که تا آنجا که ممکن است در موارد فوق آموزش ببینند و رفقا و هم طبقه‌ای‌های‌شان را آموزش دهند. علاوه بر این‌ها کارگران و به ویژه لایه‌ی آگاه و فعال جنبش کارگری باید در تماس و دیالوگ مداوم با یکدیگر باشند؛ کارگران باید بحث و گفت‌وگو را به عنوان مهم‌ترین ابزار آموزش و پرورش آگاهی، در دستور کار فعالیت‌های روزمره قرار دهند.

۵- استقلال در شیوه فعالیت

از موضوعات اصلی این نوشته تشریح جنبه‌های استقلال کارگران است. این استقلال به این علت ضروری است که اصلاً هدف بورژوازی از فعالیت سیاسی و اجتماعی، متفاوت از هدف طبقه‌ی کارگر است و بهتر است بگوییم مخالف آن است. بورژوازی طبقه‌ای است که دارد هر روز و هر دقیقه، طبقه‌ی کارگر را استثمار می‌کند؛ تمام ثروتش برآمده از دزدیدن بخشی از کار کارگران است. اما بورژوازی به ندرت شمشیر را از رو می‌بندد. مدام با لبخند به دیدن کارگران می‌آید و خود را دوست و هم‌دل کارگران معرفی می‌کند. هدف احزاب و گروه‌های بورژوایی از فعالیت سیاسی و اجتماعی، حفظ و گسترش سلطه‌ی طبقه‌ی بورژوا بر طبقه‌ی کارگر و مساعدتر کردن شرایط برای انباشت سرمایه و آشتی با سرمایه‌داری جهانی و گام برداشتن بر طبق برنامه‌های «صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی» است؛ آن‌ها به هیچ‌وجه به دنبال ایجاد تغییر اساسی و مخصوصاً تغییر مناسبات اقتصادی نیستند. بر عکس، کارگران به دنبال ایجاد تغییر ریشه‌ای اقتصاد و سیاست‌اند؛ به دنبال گسترش رفاه و عدالت از يك سو و آزادی سیاسی و مشارکت کارگری از سوی دیگر. بنابراین هدف‌های جنبش‌ها و احزاب بورژوایی نقطه‌ی مقابل اهداف جنبش کارگری است. پس شیوه‌ی فعالیت کارگران هم باید به تناسب هدفشان متفاوت از بورژوازی باشد. نمی‌شود با روش‌های

بورژوازی به جنگ بورژوازی رفت. متأسفانه ما به بسیاری از این روش‌ها عادت کرده‌ایم و هیچ وقت به دقت بررسی نکرده‌ایم که آیا این روش‌ها واقعاً مناسب فعالیت ما هستند یا نه. آیا سلاح مناسبی برای مبارزه هستند یا نه. اتومبیلی که درست کار نکند نه تنها راننده را به مقصد نمی‌رساند، بلکه ممکن است او را به کشتن دهد یا هزینه‌ای گزاف بر او تحمیل کند. همین موضوع در مورد ابزار مبارزه هم صادق است. اگر این ابزارها و سَبک کارها مناسب نباشند، هزینه‌هایی گزاف به جنبش کارگری وارد خواهند کرد، بدون آن‌که دست‌آوردی داشته باشند. من در این‌جا سعی می‌کنم بعضی از ویژگی‌های شیوه‌ی فعالیت را که لازم است جنبش کارگری در آن‌ها تجدید نظر کند، به طور مختصر توضیح دهم.

۱- کارگری بودن

یک تشکل کارگری و فعالین آن، باید برآمده از بطن طبقه بوده و به حوزه‌ای کارگری، چون کارخانه‌ها، کارگران ساختمانی، تایپیست‌ها، کارگران ناوایی‌ها و خیاطی‌ها، خدمات عمومی، آموزشی و ... ربط داشته، تا واقعاً به متشکل شدن بخشی از طبقه یاری رساند و پی‌گیری و پیش‌برد منافع روزمره و نیز کلان و تاریخی کارگران را باعث شود. به نام کارگران فعالیت کردن و تنها این نام را یدک کشیدن و در واقع به کارگران ربط نداشتن، دست آخر به تفکر و فعالیت محفلی و یا به روی‌کردهای ضد کارگری ره برده، نیروها را هدر داده، باعث کژبینی شده و در نهایت طبقه را به مسلخ سرمایه‌داران می‌برد. لذا یک تشکل کارگری و فعالین آن باید پیوسته این اصل را لحاظ کنند که با کارگران ارتباط مستقیم داشته و زندگی و نوع و سبک فعالیت و راهبردهای‌شان را به آن گره زده باشند تا هم بی‌آموزند و هم بی‌آموزانند؛ تا بیشترین تأثیر را داشته و کمترین خطا را مرتکب شوند.

۲- رعایت اصول تشکیلاتی در مقابل کارفرما و دولت:

کارگران و تشکل‌های آن‌ها در مسیر تشکل‌یابی و مبارزات خویش، با دشواری‌های زیادی مواجه می‌شوند و از فراز و نشیب مسایل فراوانی گذر می‌کنند. در این‌جا لازم است که یک اصل مهم مد نظر قرار گیرد و آن هم این‌که، بسیاری از مسایل و جزئیات درون تشکیلاتی یک تشکل کارگری، به خود آن تشکل ربط داشته و اعضای آن نسبت به آن‌ها و درزشان به بیرون، به خصوص اطلاعاتی که می‌تواند توسط کارفرما، دولت و نیروهای انتظامی مورد بهره‌برداری قرار بگیرد، باید احساس مسئولیت فراوان داشته باشند. می‌توان این موضوع را این‌گونه جمع‌بندی کرد: چیزی که لازم و ضروری نیست کسی به جز اعضای تشکل کارگری بدانند، نباید بازگو شود. کارگران در حال جنگی مداوم و روزمره هستند. متأسفانه امروزه اکثر

کارگران در فعالیت‌های خود، به این اصل کم توجهی می‌کنند و به اصطلاح گشاد کار می‌کنند، که این امر موجب ضربه خوردن‌های پی‌درپی این تشکل‌ها از طرف نیروهای پلیس می‌شود و این هم به نوبه‌ی خود مانع ادامه‌ی حیات و رشد این تشکل‌ها.

سرمایه‌داران را در نظر بگیرید. آیا مسایل درونی و تصمیمات سندیکاها‌ی کارفرمایی را به صورت علنی مطرح می‌کنند؟ آیا می‌دانند که فلان سرمایه‌دار یا عضو دولت چه قدر ملک و املاک و دارایی دارد و این دارایی‌ها در کدام کشور و گوشه‌ی جهان مخفی شده‌اند؟ آیا کارگران می‌دانند که پشت پرده، بین سرمایه‌داران و دولت، و میان خود سرمایه‌داران چه پول‌ها و رشوه‌هایی دست به دست می‌شود و چه زد و بندهایی صورت می‌گیرد؟ آیا کسی از دارایی‌های شرکت‌های شبه دولتی و غیره، خبر دارد؟ نه تنها هیچ‌کس از چنین چیزهایی خبر ندارد بل، اگر که محقق‌ی حقیقت‌جو بخواهد گوشه‌ای از این اطلاعات را کشف و منتشر کند، باید هزینه‌ی سنگینی پرداخت کند. سرمایه‌شوخ‌ی سرش نمی‌شود. اگر بخواهی سر از کارش درآوری، باید زندگی‌ات را قمار کنی. به شرکت‌های خصوصی و شبه دولتی و نهادها و سازمان‌های مرتبط به آن‌ها نگاه کنید. همین‌ها که مدام تشکل‌های کارگری را سرکوب می‌کنند و جلوی رشد و گسترش جنبش کارگری را می‌گیرند. آیا اطلاعات این‌ها علنی است؟ آیا مشخص است که چه کسانی دستور سرکوب و زندانی کردن کارگران و مردم را صادر می‌کنند؟ آمران و عاملان‌اش چه کسانی هستند؟ نه خیر، تشکیلات سرمایه‌داران و دولت و شرکت‌های شبهه دولتی و غیره هرگز علنی نیست؛ اطلاعات مربوط به آن‌ها به شدت محافظت می‌شود تا مبادا کسی از این اطلاعات بویی ببرد. طبقه‌ی کارگر از آن‌جا که از این دزدی‌ها ندارد، چنین نگرانی‌هایی در مورد امور مالی خود نیز ندارد، اما در مورد امور تشکیلاتی، سازماندهی اعتراضات کارگری، سازماندهی اعتصابات و تقسیم کارها و در کلیه‌ی مواردی که از نظر امنیتی ایجاب می‌کند، باید رعایت اصول تشکیلاتی را جدی گرفت.

۳- فردیت‌گرایی و کیش شخصیت

یکی از عادت‌های احزاب و فعالین بورژوازی، این است که بیشتر از آن‌که به دنبال فعالیت واقعی و مؤثر در جامعه باشند، در پی ایجاد قیل و قال رسانه‌ای و مطرح کردن اسم و چهره‌ی خود در رسانه‌ها هستند. سرمایه‌داری همواره و به طرق مختلف فردیت‌گرایی را در جامعه تولید و بازتولید می‌کند. این هرگز روش فعالین کارگری نباید باشد. سرمایه‌داری فردیت‌گرایی را در مقابل جمع‌گرایی و منافع عمومی کل جامعه قرار می‌دهد. هدف رسانه‌های سرمایه‌داری از بزرگ کردن و مطرح کردن اکثر چهره‌ها این است که افرادی را به عنوان قهرمان‌هایی مبارز و آزادی‌خواه و دانا و نیک‌سرشت به مردم و کارگران معرفی کنند. به عبارتی، نمایشی تحریف‌شده و ایده‌آل از برخی چهره‌ها ارائه دهند و مدام اسم یا عکس آن‌ها را در رسانه‌ها

تکرار کنند تا مردم به آن‌ها عادت کنند و اعتماد کنند تا در شرایط تحوّل تاریخی و اجتماعی، این چهره‌ها شاید به نفع جریان‌ها و سیاست‌های بورژوازی، به عنوان وزیر و رئیس جمهور و نماینده‌ی پارلمان و غیره قدرت را به دست گیرند. در این میان برخی از چهره‌های صادق و مبارزِ کارگری هم هستند که به خاطر شهامت، پی‌گیری و صداقتشان، مورد توجه کارگران و عموم مردم قرار گرفته‌اند و رسانه‌های بورژوازی ناچار شده‌اند علی‌رغم بی‌میلی باطنی، برای حفظ ظاهر بی‌طرفی هم که شده، این چهره‌ها را مورد توجه قرار دهند و در رسانه‌ها مطرح کنند. اکنون خطری که فعالین چهره‌شده‌ی کارگری را تهدید می‌کند این است که یا نامشان و اقداماتشان در خدمت سیاست‌های این رسانه‌ها قرار گیرد (که قطعاً سیاست آن‌ها به نفع سرمایه‌داری است)، یا این‌که به این رسانه‌ها اعتماد نابه‌جا کنند و یا در رابطه با مطرح و مشهور شدن خود دچار توهم و عادات مخرب گردند. بحث این نیست که نباید فعالین و «چهره‌های» شناخته‌شده‌ی کارگری، مستقلاً اقدامی کنند و یا هیچ صاحب‌های انجام ندهند؛ ملاحظه‌ی اصلی این است که بدون تکیه کردن به و ارتباط ارگانیک و تنگاتنگ با طبقه کارگر و تشکّل‌های کارگری چنین کارهایی، دست‌آوردی برای طبقه‌ی کارگر به همراه نخواهند داشت. بنابراین، به نظر من لازم است که ما همواره بر مبنای جمع‌گرایی و منافع کلّ طبقه کارگر حرکت کنیم و از این رو ایجاب می‌کند که فعالین شناخته‌شده‌ی کارگری به دور از قیل و قال نابه‌جای رسانه‌ای، به فکر فعالیت واقعی و اتحاد و توان‌مندسازی فکری و تشکیلاتی طبقه کارگر باشند

۴- اصول انسانی و اجتماعی:

فعالیت سیاسی-اجتماعی بورژوازی عموماً فعالیت بی‌اصول است. مثلاً در بسیاری از احزاب و تشکّل‌های بورژوازی، دروغ‌گویی و فریب‌توده‌ها، لابی‌گری با مراجع قدرت، مبالغه و اغراق در خبررسانی (که خودش می‌تواند نوعی دروغ‌گویی باشد)، لاس زدن با منابع قدرت و ثروت، دلّالی و واسطه‌گری و فساد مالی، بدگویی و زیرآب‌زنی، ریا و دورویی، تحقیر توده‌ها و کارگران و نگاه ابزاری به آن‌ها، و غیره، اموری معمولی است که شاید به زبان نیابند، اما دائماً به طور سیستماتیک در عمل به کار می‌روند. کارگران و نیروهای مترقی باید بسیار مواظب باشند که تحت تأثیر این رفتارها قرار نگرفته و از آن‌ها الگو نگیرند. کارگران که می‌خواهند جامعه‌ای نو و انسانی بسازند نه تنها لازم است طرح اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه‌ی نو را به مردم ارایه دهند، بلکه باید خودشان در عمل الگویی اخلاقی برای جامعه‌ی خود باشند. گاهی کارگران یا نیروهای مترقی به اشتباه، فکر می‌کنند که سیاسی بودن یعنی به کارگیری همین شیوه‌های غیر اخلاقی. اما چنین نیست؛ این‌ها عادت‌های رفتاری فعالین بورژوا و خرده‌بورژوا است و نفوذ این شیوه‌ها در فعالیت‌های کارگری فسادآور است.

فعالین کارگری باید هم در عمل و هم در سخن و نیز در زندگی فردی خود الگوی برابری و آزادی و عدالت باشند. سنت‌های طبقاتی کارگری را باید در جامعه همه‌گیر کرد.

۵- اصول تشکیلاتی:

اصول دیگری هم هستند که اصول فعالیت جمعی و تشکیلاتی است، به ویژه داشتن انضباط و تعهد و مسئولیت‌پذیری و خوش‌قولی و غیره، که کارگران و فعالین کارگری باید آرام آرام آن‌ها را در خود نهادینه کنند تا ملکه‌ی ذهنشان شود. از سوی دیگر، اصلی که می‌بایست مورد توجه کارگران و فعالین کارگری قرار گیرد، «دموکراسی تشکیلاتی» است که پای‌بندی به اساس‌نامه و تصمیمات جمعی را مدنظر قرار می‌دهد. به تبع این اصل، اقلیت باید به رأی اکثریت که در چارچوب اساس‌نامه به عنوان قانون تشکل، تصمیم‌گیری شده است، احترام گذاشته و آن را لازم‌الاجرا بداند و برای اقلیت نیز باید حقوق لازمه در نظر گرفته شود. البته لازم به ذکر است که در اساس‌نامه به روی تغییر باز بوده و با رأی مجمع عمومی تشکل، می‌تواند در راستای منافع کارگران اصلاح شود.

مسائل مربوط به اصول مطرح شده در بالا، بسیار مفصل‌تر از این‌هاست و نیاز به توضیح و تفسیر بیشتر دارد. من فعلاً به همین کلیات بسنده می‌کنم؛ به این امید که کارگران دیگر هم بکشند خودشان این اصول را تعیین کرده و آموزش دهند.

در پایان، باید عنوان شود که برخی از نکات بالا به طور کلی مطرح شده‌اند و برخی نیز نیاز به روشن‌تر شدن بیشتر دارند. تلاش اصلی این بوده است که ما کارگران در ایران مباحثات همه‌جانبه‌تری را برای گسترش هم‌دلی و اتحاد طبقاتی، راجع به مصاف‌های پیش روی‌مان، راه بی‌اندازیم و واضح است که این مباحث مطرح شده در این نوشته، حتماً صیقل خواهند خورد. امیدوارم که ثمره‌ای داشته باشند.

«گسترده باد تشکل‌های مستقل حوزه‌ای و سراسری کارگران»

«به امید گسترش صلح، عدالت، آزادی و برابری»

«زنده باد اتحاد و همبستگی طبقه کارگر»

رضا شهابی

عضو هیأت مدیره و خزانه‌دار سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه

۱۷ فروردین ۱۳۹۲